



پیشوندهای زبان فارسی امروز (۱)

علاءالدین طباطبائی

در طی دو سه دهه گذشته، دربارهٔ پسوندهای زبان فارسی امروز، پژوهش‌های عالمانه و نسبتاً جامعی صورت گرفته است اما پیشوندها کمتر محل توجه بوده‌اند. نگارنده قصد دارد، در چند مقاله، پیشوندهای فارسی امروز را به تفصیل بررسی کند. در این بررسی، همهٔ ساختارها حتی ساختارهای بسیار کم‌بسامد محل توجه قرار خواهند گرفت؛ زیرا به تجربه دریافته‌ایم که، دروازه‌سازی علمی، گاهی همین ساختارها راه‌گشایند.

پیشوند وندی است که پیش از پایه‌ای که به آن می‌پیوندد قرار می‌گیرد، مانند «نا-» و «ب-» و «هم-» دروازه‌های نادرست و بجا و همراه. پیشوندها را به دو نوع اشتقاقی و تصریفی تقسیم می‌کنند. پیشوند اشتقاقی در ساختن واژه‌های جدید به کار می‌رود، مانند «آبر-» که، با آن، واژه‌های ابرمرد و ابرقدرت و ابرسانا ساخته شده است. اما با پیشوند تصریفی، صورت‌های واژه قاموسی واحد در حالات متعدّد ساخته می‌شود؛ مانند می- که به صیغه‌های فعل افزوده می‌شود و زمان حال اخباری و گذشته استمراری و جز آن- می‌خوانم، می‌خواندم،... را می‌سازد. دستورپژوهان تفاوت‌های میان وندهای اشتقاقی و تصریفی را به تفصیل بررسی کرده‌اند (← شقاقی ص ۵۲-۵۶؛ طباطبائی ۱، ص ۱۵-۱۹)؛ اما همین مختصر نیاز ما را در این جستار برآورده می‌سازد.

در زبان فارسی، برخلاف غالب زبان‌های هند و اروپایی که در آنها پیشوندها از نوع

اشتقاقی‌اند، چند پیشوند تصریفی نیز وجود دارد. اما از آنجا که هدف اصلی ما در این جستار بررسی فرایندهای واژه‌سازی است، به بحث دربارهٔ پیشوندهای تصریفی نیاز نداریم و فقط به پیشوندهای اشتقاقی می‌پردازیم.

پیشوندهای اشتقاقی فارسی را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: **پیشوندهای فعلی و پیشوندهای غیرفعلی**. پیشوندهای فعلی پیشوندهایی هستند که به افعال افزوده می‌شوند و فعل‌هایی با معنی جدید می‌سازند، مانند در- در فعل‌های دریافتن، دررفتن، درساختن، درکردن. باید توجه داشته باشیم که، در بسیاری از فعل‌هایی که در سنت دستوری زبان فارسی به فعل‌های پیشوندی شهرت یافته‌اند، پیشوند به معنای دقیق کلمه وجود ندارد و این نکته‌ای است که در جای خود به تفصیل به آن خواهیم پرداخت. پیشوندهای غیرفعلی پیشوندهایی هستند که عموماً به اسم و صفت و ستاک‌های فعل افزوده می‌شوند، مانند نا- در ناحق، نادرست، نادان.

پیشوندهای غیرفعلی

در این بخش، نخست باید مرادمان را از پیشوند و نیز صفت غیرفعلی روشن سازیم. برخی از دستورپژوهان شمار پیشوندهای فارسی را بسیار اندک دانسته‌اند (برای مثال، ← حق‌شناس، ص ۲۲۲-۲۲۳؛ فرشیدورد، ص ۱۵۳). البته شمار پیشوندهای فارسی از پسوندها کمتر است؛ اما، اگر تعریفی را که غالب زبان‌شناسان از وند به دست می‌دهند بپذیریم، شمار پیشوندهای فارسی چندان اندک نیست. بنابر تعریف آنان، وند تکواژ وابسته‌ای است که به تنهایی به کار نمی‌رود و فقط در پیوند با واژه یا ستاک به کار می‌رود (BAUER 2004; TRASK 1993 →). دو نکته موجب شده است که برخی دستورپژوهان شماری از عناصر را در زمرهٔ پیشوندهای فارسی به شمار نیاورند. نخست اینکه فارسی اصیل بودن را ملاک قرار داده‌اند و، در نتیجه، وام‌واژه‌هایی مانند لا و ذی را که در فارسی حکم پیشوند یافته‌اند به شمار نیاورده‌اند. نکتهٔ دوم، و مهم‌تر، وجود شماری عناصر هم‌آوا است. توضیح اینکه در زبان فارسی واژه‌هایی وجود دارد که با پیشوندها هم‌آوا هستند. برای مثال، لفظ ham، از یک سو، قید است، چنان‌که در جملهٔ «این کار را هم انجام دهید»؛ و از سوی دیگر، در نقش پیشوند در واژه‌های بسیاری به کار رفته است: همکار، همراه، همراه. این دو لفظ یکسان

در دو نقش کاملاً متفاوت به کار می‌روند و چنان‌که می‌دانیم، برای تعیین مقوله دستوری تکواژ، نقش یا کارکرد آن اهمیت اساسی دارد (BAUER 1988, p.111). هم، در مقام قید، با نیز مترادف است و در غالب موارد می‌توان این دو را به جای هم به کار برد. اما هم-، در مقام پیشوند، معنای اشتراک را می‌رساند و غالباً به اسم (نه همه اسم‌ها) افزوده می‌شود و صفت می‌سازد. چنان‌که می‌بینیم، این‌وند، همانند بسیاری از دیگر‌وندهای اشتقاقی، باعث تغییر مقوله می‌شود. چه بسا هم در مقام قید و هم در مقام پیشوند از نظر تاریخی یکی باشند. اما، در فارسی امروز، نقش‌های کاملاً متفاوتی دارند. در این جستار، هر جا پیشوند با واژه‌ای در مقوله صرفی دیگر هم‌آوا باشد درباره آن توضیح خواهیم داد.

نکته دیگری که درباره پیشوندهای غیر فعلی باید در نظر داشت این است که پیشوند فعلی پیشوندی است که به فعل افزوده می‌شود و فعل جدیدی می‌سازد؛ اما پیشوند غیر فعلی، هر چند ممکن است به ستاک حال و گذشته فعل‌ها افزوده شود، فعل نمی‌سازد بلکه معمولاً صفت و اسم می‌سازد؛ نادان، ناشکیب.

اینک پیشوندهای غیر فعلی فارسی امروز را به ترتیب الفبا بررسی می‌کنیم.

آ- در زبان‌های ایرانی باستان از جمله فارسی باستان، پیشوندی وجود داشته که به صورت‌های آ- و آناه- و آناه- به کار می‌رفته و معنی نفی را می‌رسانده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳، ص ۳۰۵). این پیشوند به صورت آ- در فارسی امروز احتمالاً فقط در واژه‌های آمرداد (=مرداد) و آمشاسپند وجود دارد. فرهنگستان زبان و ادب فارسی از این‌وند در واژه آریخت*^۱ (در برابر amorph) استفاده کرده است، به این ملاحظه که پیشوندهای منفی سازِ نا- و بی- معنی مراد را نمی‌رسانده‌اند.

آبر- این عنصر در متون قدیم فارسی واژه‌ای مستقل بوده و به معنی «بر»، «به»، «بالا» به کار می‌رفته است چنان‌که فردوسی آورده است: ابرگاه شاهان بود جای او (← معین، فرهنگ فارسی، مدخل «بر»). اما در دهه‌های گذشته، این واژه در نقش پیشوندی زایا به معنی «برتر و

(۱) نشانه ستاره در سمت چپ واژه بیانگر این است که آن واژه از مصوبات فرهنگستان است و در وبگاه آن در دسترس قرار دارد. نشانی این وبگاه در پایان منابع آمده است.

بزرگ و مهم» در ترکیب‌های زیر به کار رفته است:

ابر + اسم ← اسم

واژه‌های دارای این ساختار پُرشمارند: ابرمرد، ابرقدرت، ابررایانه. این پیشوند در حوزه واژه‌سازی علمی کاربرد فراوان یافته و عمدتاً در برابر super به کار رفته است:

| | |
|----------------|--------------|
| superalloy | اَبَرآلیاژ* |
| supertyphoon | اَبَر توفند* |
| superfluid | اَبَرشاره* |
| supercontinent | اَبَر قاره* |
| superpower | اَبَر قدرت* |

در مواردی نیز، پیشوند ابر = در برابر hyper به کار رفته است:

| | |
|------------|--------------|
| hyperlink | اَبَر پیوند* |
| hypergraph | اَبَر گراف* |
| hypertext | اَبَر متن* |

ابر = + اسم عمل ← اسم عمل

دروازه‌های مصوّب فرهنگستان، چند واژه با این ساختار به چشم می‌خورد: ابرسرمایش*، ابرگرمایش*، ابررسانندگی*، ابررمزگذاری*. در این واژه‌ها، ابر = بر عملی دلالت دارد که از حالت عادی بیشتر و قدرتمندتر است.

یادآوری

– اسم‌هایی که با این پیشوند ساخته شده‌اند، مانند بسیاری از اسم‌های دیگر، با پسوند =ی به صفت مبدّل می‌شوند: ابرقاره‌ای*، ابرگونه‌ای*.

– در یک مورد، ابر = به صفت افزوده شده است: ابرسانا*. اما باید توجه داشته باشیم که، در اینجا، واژه رسانا صفت جانشین اسم است.

– دروازه ابرمن (= من برتر)، پیشوند ابر = به ضمیر افزوده شده است. (← انوری، مدخل

ابرمن)

– واژه اَبَرشارگی، که در برابر superfluidity پیشنهاد شده است، اسم حالت است (اَبَرشاره

بودن). در این مورد، واژه‌گزینان -گی را، به قیاس واژه‌هایی مانند بردگی، برای ساختن اسم حالت به کار برده‌اند. توضیح اینکه در اسم‌هایی که به های غیر ملفوظ ختم می‌شوند، در هنگام افزوده شدن پسوند صفت ساز -ی به آنها، پیش از -ی صامت میانجی قرار می‌گیرد، که ممکن است /g/ یا بست چاکنایی /, / (همزه) باشد: خانگی، هفتگی، سرمه‌ای، قهوه‌ای. از سوی دیگر، در صفت‌هایی که به این «ه» ختم می‌شوند، به هنگام افزوده شدن پسوند اسم ساز -ی به آنها، صامت میانجی - عموماً /g/ - پیش از -ی قرار می‌گیرد: رانندگی، فروشنده‌گی، سرماخوردگی، دل‌مردگی، بدسلیقه‌گی. این اسم‌ها عموماً اسم عمل یا اسم حالت‌اند. این ترکیب، که بسیار زیاست، موجب شده برخی از اسم‌هایی که به آنها -گی افزوده شده است، معنای اسمی پیدا کنند، مانند بردگی، مادگی، بندگی، قاعدگی. در آبرشارگی نیز، همین اتفاق افتاده و این واژه اسم حالت است و بدیهی است که می‌توان آبرشاره‌ای را به عنوان صفت به کار برد.

ابی - ابی، در فارسی قدیم، به معنی «بی، بلا، بدون» به عنوان پیشوند یا حرف اضافه به کار می‌رفته است، چنان‌که در مثال‌های زیر، به نقل از لغت‌نامه دهخدا (ذیل مدخل ابی):
ابی‌دانشان بار تو کی کشند (ابوشکور) ابی بزم بنشست با باد سرد (فردوسی)
ابی حکم شرع آب خوردن خطاست (سعدی)
در فارسی امروز، به جای ابی حرف اضافه یا پیشوند بی - به کار می‌رود (به این پیشوند، در جای خود، خواهیم پرداخت).

در واژه‌های مصوب فرهنگستان، این پیشوند در واژه ابیراهی (در برابر aberration) به کار رفته است. برای مثال، در برابر aberration of star light معادل ابیراهی نور ستاره برگزیده شده است، با تعریف «تفاوت ظاهری و کوچک راستای رصد شده نور ستاره با راستای واقعی آن، در نتیجه حرکت ناظر در جهت عمود بر مسیر نور دریافتی از ستاره و محدود بودن سرعت نور». ظاهراً، در نظر متخصصان، پسوند بی - بیش از حد شفاف است و آشکارا مفهوم عدم را می‌رساند و با مفهوم مورد نظر آنها چندان مطابقت ندارد و، از آنجاکه ابی - پیشوندی مهجور است، می‌توان معنای مورد نظر را بر آن بار کرد.

ارتا - ارتا (arta)، در اصل، صفتی است به معنی «راست و درست» که در ایرانی باستان

به کار می‌رفته است و آن را درواژه فارسی باستان artavardiya، که اسم خاص است، می‌بینیم. این واژه، در دوره میانه به صورت ارد درآمده که از جمله درواژه‌های اردشیر و اردوان به ما رسیده است (← حسن دوست، ذیل اشو). درواژه‌های مصوب فرهنگستان، چند واژه وجود دارد که در آنها ارتا به عنوان پیشوند، در برابر صورت ترکیبی با پیشوند artho (به معنی «راست و درست») آمده است^۲:

| | |
|--------------|----------------|
| orthosis | ارتاسازه |
| orthopaedics | ارتاپزشکی |
| orthopaedist | ارتاپزشک |
| orthodontist | ارتادندانپزشک |
| orthodontics | ارتادندانپزشکی |

تاکنون در برابر ortho برابرتهادهای راست و درست اختیار شده است، چنان‌که، در برابر orthodox، درست‌آیین و راست‌کیش به کار رفته است. این معادل‌ها، دست کم در حوزه پزشکی، مناسب نمی‌نمایند، مثلاً راست‌پزشکی به‌گوش فارسی‌زبانان چندان خوش نمی‌آید. فرهنگستان، پیش از این، در برابر orthodontics دندان‌آرایی را پیشنهاد کرده بود که نشان می‌داد قصد دارد برای واژه‌هایی که در آنها ortho به کار رفته است به صورت موردی برابرایی کند. اما با پذیرش ارتا=کار برابرایی نظام‌یافته خواهد شد.

ام- این پیشوند به اسم دال بر زمان افزوده می‌شود و اسم یا قید زمان می‌سازد و معنای «این» از آن برداشت می‌شود. ام-، که به نظر می‌رسد زبانی خود را به کلی از دست داده است، در فارسی امروز فقط در سه واژه امروز، امشب، امسال به چشم می‌خورد.

۲) این پیشوند را، در گروه واژه‌گزینی فرهنگستان، رضا عطاریان پیشنهاد کرد، با این استدلال که «در فرهنگ پزشکی دورلند (Dorland)، حداقل صد واژه با جزء ترکیبی ortho آمده است و با پذیرش ارتا- در برابر آن، روند برابرایی برای این واژه‌ها سهل‌تر خواهد شد». این پیشنهاد، در سال ۱۳۸۹، در شورای واژه‌گزینی مطرح شد و، پس از بحث طولانی، به تصویب رسید. اما استفاده از ارتا- سابقه‌ای طولانی‌تر دارد؛ برای مثال، در واژه‌نامه زیست‌شناسی، حسن ابراهیم زاده و... (۱۳۷۱) و فرهنگ تحلیلی واژه‌های انگلیسی، علی‌اکبر عربی (۱۳۷۳)، این تکواژ در مقابل ortho به کار رفته است.

ب- در زبان فارسی امروز دست‌کم سه تکواژ هم‌آوا وجود دارد که /be/ تلفظ می‌شوند: (۱) حرف اضافه «به»، چنان‌که در جمله «او فقط سه‌شنبه‌ها به دانشگاه می‌رود»؛ (۲) ب- در مقام وندی تصریفی که در وجه امری و وجه التزامی (مضارع التزامی) به کار می‌رود: برو؛ شاید بروم. پیداست که، اگر کارکرد را مبنای شناسایی وندها در نظر بگیریم، در اینجا با دو وند تصریفی متفاوت سروکار داریم. (۳) ب- در مقام وند اشتقاقی که با آن واژه‌های قاموسی ساخته می‌شود؛ چنان‌که در واژه‌های بنام و به‌آیین. در این جستار، ب- در مقام وند اشتقاقی محل توجه ماست.

ب- در مقام وند اشتقاقی بسیار زیاست و، چنان‌که خواهیم دید، به مقوله‌های گوناگون افزوده می‌شود و عموماً صفت یا قید می‌سازد.

ب-+ اسم

واژه‌های دارای این ساختار، که شمارشان هم چندان زیاد نیست، معانی زیر را می‌رسانند:

صفت دارندگی: بنام (دارنده نام)، بخرد (دارنده خرد)، به‌بر (دارای گل و میوه).

دیگر مثال‌ها: به‌نظام، به‌بار، به‌سامان، به‌برگ.

صفتی که معنای «براساس» و «برحسب» را می‌رساند: به‌قاعده («براساس قاعده»)، به‌نوبت

(«براساس نوبت»)، به‌زور («براساس زور»).

دیگر مثال‌ها: به‌وقت، به‌حق، بجا، به‌نگام، به‌نچار.

صفت‌هایی که معنایی اصطلاحی یافته‌اند: به‌راه («نجیب و سربه‌زیر»)، به‌اندام («موزون و

متناسب»)، به‌دندان («تیزدندان»)، به‌توبه («توبه‌کار»)، به‌نفرین («نفرین شده»).

یادآوری

شماری واژه از زبان عربی به‌وام گرفته شده‌اند و عموماً اسم‌هایی هستند که با حرف اضافه ب- و ال- به کار می‌روند و صفت یا قید می‌سازند؛ مانند بالاضطرار، بالإنحصار، بالطبع، بالفعل، بالإكراه، بالذات، بالكل، بالفطره، بالنتیجه، بالعکس. واژه بدون، که در فارسی به عنوان حرف اضافه به کار می‌رود، نیز هر دو جزء سازنده‌اش (ب- و دون) از عربی به‌وام گرفته

شده است. این واژه‌ها را نباید با واژه‌هایی که بر اساس قواعد ساختوازی فارسی ساخته شده‌اند خلط کرد.

– شماری واژه نیز وجود دارد که پایه آنها واژه عربی است که به بر سر آن آمده است. این واژه‌ها را به دو گروه می‌توان تقسیم کرد:

الف) گروهی که ساختار آنها به صورت به+اسم+ضمیر متصل مفرد مذکر غایب است و به در آنها از حرف جازه عربی است و، در حقیقت یکجا از عربی به وام گرفته شده‌اند، مانند بِشَخِصِه، بِدَايِه، بِعَيْنِه؛

ب) گروهی که، در آنها، پیشوند به به اسم افزوده شده است: بِعَكْس، بِعَلَاوِه، بِخُصُوص.

– شماری حرف اضافه مرکب وجود دارد که در آنها به (یا به در نوشتن) هسته به شمار می‌آید: به منزله، به عنوان، به مجرد. در این واژه‌ها به حرف اضافه است.

– به در بجل همان پیشوند به است که به مصدر عربی حل افزوده شده است و صفت ساخته است: بجل کردن («بخشیدن» و «حلال کردن»). در بجلی خواستن با پسوند به، از صفت بجل اسم ساخته شده است.

– نگارنده، در واژه‌های مصوب فرهنگستان، هیچ صفتی با ساختار به+اسم نیافت. بنابراین، می‌توان گفت که زبانی این پیشوند تا حد زیادی در فارسی امروز متوقف شده است و اهل زبان، برای ساختن صفت با معنایی که در بالا آوردیم، از فرایندهای دیگری بهره می‌گیرند.

– عبارت‌های بسیاری در فارسی به کار می‌رود که مرکب از به+اسم معنی‌اند و در جمله نقش قید را ایفا می‌کنند (به آسانی، به شدت، به کندی، به زحمت، به راحتی، به آرامی، ...). درباره آنها این پرسش پیش می‌آید که باید واژه‌های مشتقی به شمار آیند که با افزوده شدن پیشوند به به اسم ساخته شده‌اند یا ترکیبی متشکل از حرف اضافه به+اسم. قضاوت در این باره آسان نیست و در میان دستورپژوهان نیز اتفاق نظر وجود ندارد (برای مثال ← غلامعلی‌زاده، ص ۹۶-۹۷؛ طبیب‌زاده، ص ۳۰۰). به نظر این نگارنده دلایلی وجود دارد که عبارت‌های بالا حرف اضافه مرکب‌اند اما پیداست که پرداختن به این مسئله از حوصله این جستار بیرون است.

ب-+ صفت

در موارد اندکی پیشوند ب- به صفت افزوده شده و قید ساخته است:

به‌نهان («به صورت پنهانی»)، بویژه («مخصوصاً»).

واژه‌هایی که هم کاربرد اسمی دارند هم صفتی، در صورتی که پیشوند ب- به آنها افزوده شود. اگر واژه مشتق صفت باشد، منطقاً باید فرض کنیم که این پیشوند به اسم افزوده شده است؛ زیرا، چنان‌که در بالا دیدیم، صفت‌های نسبتاً پرشماری دارای ساختار ب-+ اسم هستند. برای مثال، سزا از قدیم هم اسم و هم صفت بوده است، چنان‌که در مثال‌های زیر می‌بینیم:

بسوزند چوب درختان بی‌بر سزا خود همین است مر بی‌بری را (ناصرخسرو)

که در آن سزا اسم است به معنی «پاداش عمل»

سزای تو گر نیست چیزی که هست بکوشیم و با آن بساییم دست (فردوسی)

که، در آن، سزا صفت است به معنی «شایسته و لایق»

درواژه به سزا، که صفت است، پایه (سزا) باید اسمی به شمار آید که، با افزوده شدن

پیشوند ب- به، صفت ساخته شده است.

ب-+ ستاک حال

ب-، در مقام پیشوند اشتقاقی، به ستاک حال افزوده می‌شود و واژه‌هایی می‌سازد که صفت یا اسم مصدرند، به ترتیب زیر:

– این پیشوند با شماری از ستاک‌های حال نوعی صفت فاعلی می‌سازد که بر کثرت

دلالت دارد و می‌توانیم آن را صفت مبالغه بنامیم:

بساز («سازگار و اهل مصالحه»)، بچاپ («صفت کسی که مال دیگران را می‌چاپد»)، بزن

(«دارای عادت یا توانایی کتک زدن»)، بخور («صفت کسی که بسیار می‌خورد»).

یادآوری

– شماری از این صفت‌های مبالغه معنای استعاری یافته‌اند:

پکش («جاکش»)، پکش («تا آخرین حد توان»)، پکن («گوشبر» و «تسغزن»)، پزو («دارای

نفوذ»).

– شماری از واژه‌های دارای این ساختار صرفاً صفت فاعلی‌اند و بر کثرت دلالت ندارند:

بخواب (در «صندلی بخواب»)، بخر («خریدار»)، بده («دهنده» در «دست بده ندارد»).

– از میان واژه‌های دارای این ساختار، شمار بسیار اندکی اسم ابزار است: بَشکاف (ابزاری در خیاطی برای باز کردن درز و جای دکمه).

– واژه‌های بسیاری دارای این ساختار در ترکیباتی به کار می‌روند که می‌توان آنها را در گروه واژه‌های مرکب متوازن گنجانند. هر یک از دو جزء سازنده این ترکیب‌ها و نیز کل ترکیب، از نظر معنی، اسم مصدر به شمار می‌آید، مانند بز و بکوب (زدن و کوبیدن، نواختن موسیقی و رقصیدن). نحوه ساختن شدن چنین واژه‌هایی به صورت‌های زیر است:

– فعل واحد تکرار می‌شود:

بکش بکش («کشتار»)، بگیر بگیر («دستگیر کردن عده پُرشماری»)، بخور بخور («خوردن بسیار به صورت دسته‌جمعی»);

دیگر مثال‌ها: بکوب بکوب، بز بز، ببر ببر، بچاپ بچاپ، بدو بدو.

– دو فعل متفاوت که هر کدام معنی خاص خودش را می‌رساند و غالباً با پیوند عطف «و» ترکیب می‌شوند:

بز و بکش (زدن و کشتن)، بخور و بخواب (خوردن و خوابیدن)، بده و بگیر (دادن و گرفتن);

دیگر مثال‌ها: بپز و بشور، بریز و پاش (در معنی اصطلاحی «ولخرجی و اسراف»)، بگو و بخند، بگیر و ببند، بنشین و پاشو، بگذار و بردار.

شمار اندکی از واژه‌های دارای این ساختار صفت فاعلی یا اسم فاعل‌اند: بساز و بفروش، بساز و بنواز.

– فعل دوم، که ممکن است تکرار همان فعل یا فعل دیگری باشد، به صورت منفی می‌آید: بگو و مگو، بگیر و نگیر، بخور و نمیر (این واژه هم اسم مصدر است هم صفت. اسم مصدر: برای «بخور و نمیر» عرق می‌ریزد؛ صفت: حقوقی «بخور و نمیر»).

– شماری از واژه‌های دارای این ساختار با اسم ترکیب شده‌اند و صفت فاعلی مرکب یا اسم فاعل ساخته‌اند:

حقوق بگیر، باج بگیر، آب‌برو، وظیفه بگیر، مالیات بگیر، حق التَّحقیق بگیر، ماشین‌پا، نان‌پده.

برای بررسی تفصیلی این نوع واژه‌های مرکب (← طباطبایی ۲، ص ۱۷۳-۱۷۴).

منابع

- ابراهیم‌زاده، حسن و دیگران، واژه‌نامه زیست‌شناسی، انتشارات علوی، تهران ۱۳۷۱.
- ابوالقاسمی، محسن، دستور تاریخی زبان فارسی، سمت، تهران ۱۳۸۳.
- حسن دوست، محمد، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۲.
- حق‌شناس، علی محمد و دیگران، دستور زبان فارسی، انتشارات مدرسه، تهران ۱۳۸۷.
- شقایق، ویدا، مبانی صرف، سمت، تهران ۱۳۸۶.
- طباطبایی (۱)، علاء‌الدین، فعل بسیط فارسی و واژه‌سازی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۶.
- طباطبایی (۲)، علاء‌الدین، «ترکیب در زبان فارسی (۵)»، نامه فرهنگستان، دوره ۱۱، ش ۱، بهار ۱۳۸۹، ص ۱۶۳-۱۷۵.
- طیب‌زاده، امید، دستور زبان فارسی، نشر مرکز، تهران ۱۳۹۱.
- عربی، علی اکبر، فرهنگ تحلیلی واژه‌های انگلیسی، انتشارات کارون، تهران ۱۳۷۳.
- غلامعلی‌زاده، خسرو، ساخت زبان فارسی، احیای کتاب، تهران ۱۳۸۰.
- فرشیدورد، خسرو، دستور مفضل امروز، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۲.
- لغت‌نامه دهخدا، چاپخانه دولتی ایران، تهران ۱۳۳۷.
- Baur, Laurie (1988), *Introducing Linguistics Morphology*, Edinburgh University Press.
- (2004), *A Glossary of Morphology*, Edinburgh University Press.
- Dorland's Illustrated Medical Dictionary*, 1984, W. B Saunders Company, Philadelphia.
- Trask, R.L. (1993), *A Dictionary of Grammatical Terms in Linguistics*, Routledge, London and New York.
- واژه‌های مصوب فرهنگستان در وبگاه WWW.Persianacademy.ir

